

نداشت، قیمت خانه‌ها بین سیصد تا دو هزار تومان بود (یک تومان معادل ۵ فرانک طلائی فرانسه بود) خانه‌هایی که آخر کوچه‌ها قرار داشت و کمتر در معرض خطر بود قیمت بیشتری داشت، استفاده از میز و صندلی معمول نبود، اغنیا از فرش، مردم میانه حال غالباً از گلیم و فقرا روی حصیر زندگی می‌کردند، از لحاف‌های کثیف کرباسی که از اجدادشان به ارث رسیده بود به عنوان روپوش شبانه استفاده می‌کردند، در زمستان کرسی می‌گذاشتند، درِ اطاق‌ها تماماً درز داشت، در آن زمان هنوز لولا معمول نشده بود و از درز درها سرما و گرد و غبار به داخل اطاق‌ها نفوذ می‌کرد، در بعضی از اطاق‌ها که شیشه نداشت با چسباندن پارچه از سرما جلوگیری می‌کردند، برای رفع حاجت از اطاق خارج می‌شدند و به مستراح که معمولاً در انتهای حیاط قرار داشت می‌رفتند، افراد ضعیف خانواده اغلب در نتیجه این وضع، زمستانها به ذات‌الریه مبتلا می‌شدند...!

آنچه راجع به مسکن و مأواى یهودیان نوشتیم، در واقع شامل حال اکثریت مردم تهران و شهرستان‌ها و دهات ایران در عهد قاجاریه می‌شد، یعنی مسلمانان فقیر و میانه حال از لحاظ امکانات اقتصادی مانند یهودیان بلکه بدتر از آنها زندگی می‌کردند و مسکن و مأوا و خوراک و پوشاک آنها با یهودیان فقیر فرق زیادی نداشت.

#### گفتگوی تاریخی داود هارون با ناصرالدین شاه

در همان ایامی که فشار بر یهودیان در گوشه و کنار ایران دوام داشت، «یک روز در موقعی که ناصرالدین شاه با عمال خود در حرکت بود، داود هارون خود را به شاه می‌رساند و می‌گوید: تورات حضرت موسی پشت و پناهت، قربان، یهودی هستم و عرض دارم، من می‌دانم که رفع آزار یهودیان میسر نیست، فقط استدعای ما یهودیان این است که هرکس مایل است که یهودیان را بزند هفته‌بی‌یک روز در میدان مشق حاضر شود، ما نیز با زن و فرزند خود حاضر می‌شویم، تا هر قدر میل دارند ما را بزنند، تا در دیگر ایام هفته آسوده باشیم، شاه وعده مساعدت داد ولی ملائماها و

عناصر مغرض نمی گذاشتند.<sup>۱</sup> البته به دلیل سبب نیز له‌عالمه تسمیه رساندند پس از آن که یهودیان در کشورهای غربی در راه تأمین آسایش و آزادی خود موفقیت‌هایی کسب کردند بر آن شدند که به وضع اقلیت یهودی در دیگر کشورها نیز رسیدگی کنند. در سال ۱۸۷۳ م. که ناصرالدین شاه به اروپا رفت، مؤسسات مختلف یهودیان در پاریس، لندن، آمستردام، برلین، استانبول و غیره در انتشارات و مطبوعات خود وضع رقت بار یهودیان ایران را مطرح کردند و از جمله نوشتند که «در ایران کامل‌ترین نوع تجاوزات مذهبی اجرامی شوند، ایران دارای ملتی متعصب و دولتی ضعیف می‌باشد، با وجود تقاضای پی در پی یهودیان ایران و با وجود وعده‌های دایم دولت ایران برای ایجاد محیط مناسب‌تر، معلوم می‌شود که یک تنزل اجتماعی غیرقابل تغییری در آن جا وجود دارد که در سال‌های اخیر وضع را بدتر کرده است...»<sup>۲</sup> در کلیه کشورهای اروپا نمایندگان اقلیت یهودی با شاه ملاقات کردند، و از سوابق تاریخی اقلیت یهود با ملت ایران از عهد کورش تا سال‌های اخیر سخن گفتند و مصرأ خواستند که به وضع نامطلوب موجود پایان داده شود؛ در ۱۲ ژوئیه ۱۸۷۳ در یکی از هتل‌های پاریس اعضای کمیته مرکزی آلیانس یهود با شاه به گفتگو پرداختند، پس از گفتگوهای زیادی که با مداخله میرزا ملکم خان بین شاه و نمایندگان یهود صورت گرفت، شاه اعلام کرد که تحت تأثیر گفته‌های شما قرار گرفتم و خطاب به میرزا حسین خان سپهسالار گفتم: این صدراعظم حامی یهودیان است و به این وضع پایان خواهد داد. این گفتگوها ادامه یافت و شاه موافقت کرد که اقلیت یهودی به ایجاد مدارس ملی در ایران همت گمارد و دولت از آنها حمایت کند. کمیته آلیانس برلین در ۱۸۷۳ ضمن نامه‌یی به ناصرالدین شاه وضع رقت‌انگیز یهودیان را تشریح کرد و از جمله نوشت: «تسخته تاریخچه یهودی در ایران»<sup>۳</sup>

- ۱- کلیه جامعه یهود، برای عمل یک نفر یهودی مجازات می‌شوند.
- ۲- قسم یک نفر یهودی را فضات ایران قبول ندارند.
- ۳- یک نفر یهودی مسلمان شده وارث کلیه دارایی فامیل خود می‌گردد.
- ۴- در بعضی از شهرستان‌ها، یهودیان حق بازکردن دکان در بازار را ندارند.

۵. یهودی مجرم چون مسلمان شود، از کیفر معاف است. (عالمگیری، ۱۳۳۳، ص ۱۳۸)  
 ۶. مالیات مخصوصی غیر از مالیات قانونی از آن‌ها مطالبه می‌کنند. (عالمگیری، ۱۳۳۳، ص ۱۳۸)  
 ۷. یهودی تأمین جانی ندارد و قاتل یهودی با پرداخت جریمه از مجازات معاف می‌گردد. (عالمگیری، ۱۳۳۳، ص ۱۳۸)  
 ۸. ملوک‌خانی از طرف شاه جواب داد که در مراجعت به تهران تحقیق و رسیدگی خواهد شد...<sup>۱</sup>

پس از مراجعت شاه از فرنگ تعدی و تجاوز به یهودیان در همدان و سایر جاها همچنان ادامه یافت ولی اتحادیه یهودیان و سفارتخانه‌های خارجی همواره مراقب اوضاع بودند و دولت را تحت فشار قرار می‌دادند، تا سرانجام ناصرالدین شاه فرمان مورخه جمادی الاخر ۱۲۹۷ را صادر کرد؛ متن فرمان بدین قرار است: <sup>۲</sup>  
 «... با توجه به اینکه... یهودیان در ایران به واسطه اینکه در امور تجارت و... با ملت ما در رقابت می‌باشند و...  
 طبق فرمان اعلیحضرت به اطلاع کلیه قضات فعلی و آئیه مملکت می‌رسد که شکایتی از جماعت یهود راجع به اشخاص جدید الاسلام که در نتیجه خویشاوندی، ادعای کلیه دارایی اقوام فوت شده خود را می‌نمایند شده است، که در اثر آن خانواده‌های یهودی همواره ناراحت می‌گردند. میل اعلیحضرت همایونی بطور قطع بر آن است که ملت متنوعه در تحت حمایت شاه به راحتی زندگی نمایند و به این مناسبت موقعی که یک نفر یهودی فوت می‌کند، یک جدید الاسلام حق ندازند با یهودی بدرفتاری کرده و حق آنان را تصاحب نماید به عنوان آنکه وارث منحصر به فرد می‌باشد. لازم است کلیه کوشش خود را برای جلوگیری از تعدبات علیه ملت یهود بنمایند و تحت مسئولیت خود این فرمان را مراقبت کنید...»<sup>۳</sup>  
 در ژانویه ۱۸۸۲ وزارت خارجه انگلستان اعلام داشت که در ایران به دستور شاه حقوق یهودیان، زردشتیان و نصاری مساوی خواهد بود، بنابراین یهودیان مجازند که در بازار، دکان داشته باشند. با این حال وضع یهودیان از لحاظ حقوق فردی و اجتماعی در ایران تثبیت نشد و هرروز در گوشه و کنار مملکت به عنوانی مزاحم آنها

۱. همان کتاب، ص ۷۱۸.

۲. همان کتاب، ص ۷۳۵.

۳. همان کتاب، ص ۷۳۵.

۱. همان کتاب، ص ۷۱۸.

می شدند چنان که: «در بولتن شماره ۱۴ سال ۱۸۸۹، صفحه ۴۹ از وضع نامنظم ایران و عدم قدرت دولت و جهل اهالی کشور و کینه مأمورین نسبت به یهودیان صحبت نموده و می نویسد: یهودیان موقعی متوسل به همکیشان اروپایی می گردند که کارد به استخوان رسیده باشد.»<sup>۱</sup> بازار تهمت و افترا به قصد چپاول و آزار و اذیت یهودیان همچنان رواج داشت، به همین علت در بسیاری از شهرها، یهودیان مهاجرت را به اقامت ترجیح دادند. *ان ایران را مطرح کردند و از جمله یهودیان*

گردد کرزن راجع به وضع یهودیان در اواخر عصر ناصرالدین شاه چنین می نویسد: «عده یهودیان بر دو هزار و عده زردشتیان قریب هفت هزار نفر می شود و هر دو گروه از ستم و آزار مسلمان های متعصب آسوده نمی باشند؛ در موقع خرید املاک باید مالیات مخصوصی بدهند و هنگام بیرون آمدن از خانه پارچه مخصوصی به لباس خود می دوزند... در تهران چهار هزار یهودی وجود دارد، یهودیان تهران مانند یهودیان اصفهان در معرض قتل عام و یغما نمی باشند، اما با آنها خوش رفتاری هم نمی کنند.»<sup>۲</sup> البته باید توجه داشت که با همه مظالمی که در عهد ناصرالدین شاه نسبت به یهودی ها می شد، وضع آنان نسبت به دوره های قبل بهتر بود.

«در بهار سال ۱۸۹۷ یعنی یک سال بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه، سید ریحان الله سابق الذکر از ضعف حکومت مظفرالدین شاه استفاده کرد و فتوای چیدن زلف و وصله گذاری بر لباس یهودیان صادر کرد و در شانزده ماه... عده بی برحسب حکم سید ریحان الله، محله یهودیان را محاصره کردند، هرکس لباسش وصله نداشت یا زلف داشت به زور او را نزد سید می بردند همان جا سرش را می تراشیدند و برلباسش وصله بی می گذاشتند و این مراسم شوم را با ضرب و شتم انجام می دادند...»<sup>۳</sup> دامنه این تحریکات به ولایات سرایت کرد و سید فتوای خود را به تمام شهرستان ها نیز فرستاد، در همدان در روز عاشورا زمینه قتل عام یهودیان را فراهم کرده بودند، ولی این نقشه با پرداخت ۱۵۰۰ فرانک به محرکین، مسکوت ماند؛

۱. همان کتاب، ص ۷۳۸.

۲. ایران، تألیف کرزن، ترجمه فارسی، از صفحه ۵ به بعد.

۳. تاریخ یهود، ج ۳، ص ۷۷۳ به بعد.

۴. همان کتاب، ص ۷۳۸ به بعد.

چون در ایران کسی به داد یهودیان نمی‌رسید، بار دیگر وضع یهودیان ایران در مطبوعات فرنگ منعکس گردید و آلیانس یهودیان وسیله نمایندگان سیاسی کشورهای بزرگ به نفع اقلیت یهودی قدم‌هایی برداشت و آقای «کازس» را برای حمایت از یهودیان به تهران گسیل داشت. اقدامات این مرد و گفتگوهای وی با رجال سیاسی و مذهبی، در بهبود وضع یهودیان مؤثر افتاد، چیدن زلف موقوف شد و به جای وصله، یک علامت فلزی که نشانه اتحاد بود (دو دست در یکدیگر) یهودیان بر سینه خود نصب می‌کردند، با این حال امنیت مالی و جانی یهودیان چنان که انتظار می‌رفت با آمدن کازس تأمین نگردید. وی در یکی از نامه‌های خود به آلیانس اسرائیل می‌نویسد: «هر دقیقه ممکن است ما دچار وضع ناگواری گردیم، دولت نظر مساعد دارد ولی قادر به جلوگیری از مردم... نمی‌باشد، هر موقع یکی از آقایان تصمیم بگیرد و مردم را تحریک و متوجه یهودی‌ها کند... حتی سربازان قادر به جلوگیری نمی‌باشند...»<sup>۱</sup> یهودیان اصفهان نیز از مظالم روحانیان و عوام الناس شکایت می‌کنند و می‌نویسند که: از میان طبقه روحانی آقاجنی، شیخ مرتضی و سید حسن و سید فانی با ماکینه می‌ورزند.

یکی از اقدامات خیر کازس این بود که در تهران و شهرستان‌ها تا آنجا که ممکن بود به تأسیس مدارس پسرانه و دخترانه اقدام کرد، یهودیان تهران و دیگر نقاط را به رعایت حفظ الصّحّه و نظافت و پاکیزگی ترغیب کرد، آنان را از ادامه شغل پبله‌وری و تحمّل ظلم و ستم بر حذر داشت و راه را برای ترقی و پیشرفت این اقلیت تا حدی هموار نمود. با وجود موفقیت‌های نسبی، اقلیت یهودیان همواره در رعب و هراس بودند، چنان که روحانی‌هایی در روز جمعه ۱۸ ژانویه برای کسب شهرت در مسجد شاه علیه یهودیان به تحریکات وسیعی دست زد و ضمن موعظه گفت: اسلام از دست رفت، مردم شراب می‌خورند، و فروشنده شراب یهودیان و آرامنه هستند، بهتر است به این وضع پایان دهیم، بلافاصله بنود و اوپاش که همیشه منتظر چنین فرصت‌هایی هستند، با نعره‌های وحشتناک وارد محله یهودی‌ها شدند، دُکّان‌ها را غارت کردند، خمره‌های شراب را شکستند، زرگرخانه‌ها را تاراج

۱. همان کتاب، ص ۷۷۶ به بعد.

کردند و عده‌بی را به سختی مجروح کردند. این اعمال وحشیانه سه ساعت طول کشید تا فرژاشان شاهی رسیدند، در نتیجه این اعمال، نمایندگان سیاسی انگلستان و فرانسه بار دیگر با وزارت امور خارجه وارد مذاکره شدند و توقیف غارتگران و پرداخت خسارت وارده را مطالبه کردند...»<sup>۱</sup>

ظاهراً پس از این واقعه دلخراش، میرزا محمد مهدی مازندرانی متخلص به شحنه که خود از روحانیان آزاده بود، در این باره می‌گوید:

زاهد بشکست از سرِ خامی خُجَم می‌اسباب نشاط می‌گساران شد طی  
گر بهر «خدا» شکست، ای وای به ما ور بهر «ریا» شکست، صد وای بهوی  
این وضع دلخراش تا طلوع مشروطیت و حتی مدتی بعد از آن ادامه داشت ولی  
از آغاز جنبش آزادی خواهی در ایران، اندک‌اندک موقعیت اجتماعی و مدنی و  
اقتصادی یهودیان و دیگر اقلیت‌های مذهبی تثبیت گردید و آزادی خواهان  
به یهودیان نیز وعده دادند که پس از استقرار مشروطیت، حقوق مدنی آنان را  
ملحوظ خواهند نمود.

#### نطق سید جمال‌الدین واعظ در کنیسه هاداش

مرحوم سید جمال‌الدین واعظ در زمان انقلاب، در روز شنبه‌یی که تعطیل بود، در محله یهودیان حضور یافت و در کنیسه «هاداش» نطقی تاریخی نمود و گفت:

«در نتیجه این انقلاب، یهودیان نیز از مزایای آزادی برخوردار خواهند شد...»<sup>۲</sup>  
عده‌بی از جوانان و عناصر مترقی یهود نیز با آزادی خواهان همکاری می‌کردند؛  
محمد علی شاه، مستبد در دوران کوتاه قدرت خود برای مبارزه با مخالفان حتی  
به یهودیان توسل جست و آنان از روی ناچاری ملأاً راهیم را جلو انداخته فریاد  
می‌کردند:

«ما اُمت موسی ایم - از قول مسلمانان، مشروطه نمی‌خواهیم.»

پس از استقرار مشروطیت تا روی کار آمدن سلسله پهلوی همچنان وضع یهودیان در تهران و شهرستان‌ها متزلزل بود، روحانیان مُغرض به کمک حکام محلی

۱. همان کتاب، ص ۷۹۶ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۸۲۰.

و لوطیان و اوباش از هر واقعه کوچکی ساختگی یا طبیعی به زیان این اقلیت استفاده می‌کردند و با غارت و چپاول دارایی آنها، امنیت و آسایش را از آنان سلب می‌کردند. شرح صحنه‌سازی‌ها و اعمال وحشیانه‌ی که در همدان، کرمانشاه، شیراز، جهرم، و دیگر نقاط علیه یهودیان صورت گرفته، از حوصله این کتاب خارج است. آخرین صحنه این نمایش اسف‌انگیز در روز چهارشنبه ۲۹ سنبله ۱۳۰۱ برابر با سپتامبر ۱۹۲۲ در تهران به وقوع پیوست، به این ترتیب که هنگام ظهر موقعی که اطفال به‌طور منظم از مدرسه آلیانس خارج می‌شدند، خلیفه برای آن که اطفال زیر دست و پای الاغ نروند، چند لحظه‌ی الاغ نوکر آقا شیخ عبدالنبی را متوقف می‌کند، نوکر شیخ، مراتب را به «آقا» گزارش می‌دهد، حضرت شیخ سخت عصبانی می‌شود و حکم تعطیل عمومی شهر و تعیین تکلیف یهودیان را صادر می‌کند، بازارها تعطیل شد، عده‌ی از عناصر جاهل و متعصب به کمک چاقوکشان و اجامر و اوباش شهر شتافتند، هزاران نفر محله یهودیان را محاصره کردند؛ منشی سفارت آمریکا را، به گمان این که یهودی است، کتک مفصلی زدند؛ سفیر کبیر آمریکا از وزیر جنگ وقت «رضاخان» کمک خواست و بالاخره با اعزام عده‌ی سواره‌نظام به اطراف محله یهودیان به سرعت به آشوب پایان دادند. سلیمان محسن اسکندری لیدر اقلیت که مردی مسلمان و آزادی‌خواه بود، در غرّه صفر در مجلس شورای ملی طی نطقی چنین گفت:

«اصل هشتم متمم قانون اساسی ایران، اهالی ایران را در مقابل قوانین دولتی متساوی‌الحقوق می‌داند. یعنی اهالی مملکت، هرکس که هست متساوی‌الحقوق است. اصل نهم این است: افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت تعیین نماید؛ ما باید به عالمیان اثبات کنیم که مملکت آزاد و مشروطه ایران از تمام افراد خود، دفاع می‌کند؛ باید موکلین ما، گول دسته‌های خارجی را نخورند، باید مسلمان‌ها اصالت خود را حفظ نمایند و نباید اعضای مملکت خود را متفرق نماییم.»

در نتیجه این نطق، قوام السلطنه نخست‌وزیر اطمینان داد که اقدامات لازمه برای حفظ امنیت شده است و عوامی که این عمل را کرده‌اند، تنبیه خواهند شد و

حضرات می‌توانند مشغول کار و کسب خود شوند... در همین سال ۱۹۲۲ سیاست خارجی، بلوای سقاخانه و کشته شدن قنصل آمریکا را به وجود آورد تا آمریکاییان، ایران را کشوری وحشی و غیرقابل اعتماد تشخیص بدهند و از سرمایه‌گذاری و گرفتن امتیاز نفت شمال صرف‌نظر کنند. سلیمان میرزا این بار نیز در نطق خود به مداخله عناصر خارجی در این بلواها اشاره کرده بود...<sup>۱</sup>.

#### تلاش مرتجعین

هر قدر فکر آزادی و مشروطیت در اذهان و افکار مردم رسوخ می‌کرد، از تعصبات و جنگ‌های مذهبی کاسته می‌شد، رابینو در یادداشت‌های خود درباره مشروطه گیلان، صفحه ۲۷ می‌نویسد: در ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ اعلاتی در خصوص ارامنه و یهودی‌ها چسبانیده بودند که غرض نویسندگان ایجاد نفاق بود، روز بعد فرقه مجاهدین رشت نوشت: «... باید امروزها، از چوب، آدم درست کرد و به جمعیت خودمان افزود تا به مقصد مقدس خود که خیلی اهمیت دارد نایل گردیم و در ثانی ارامنه و غیره در مذهب با ما مغایرت دارند اما در مورد حدود ملّتی و حقوق وطنی در تحت حمایت آن قانون مقدس خواهند بود... امروز اشخاص کامل بین آنها هستند که برادران وطنی را به اتحاد و اتفاق باطنی دعوت کنند و به قوه همان اتحاد و اتفاق، قانون را به دست خواهند آورد؛ آنوقت حدود فرد فرد ملّت ایران محدود و معلوم خواهد شد... ظلم به احدی خوب نیست و از قانون خارج است. (فرقه مجاهدین رشت).

#### نمونه‌ی دیگر

سید محمد علی جمال‌زاده نویسنده معاصر ضمن توصیف خاطرات خود در دوران جوانی، از شیوع بابی‌کشی در ایران سخن می‌گوید و این وضع دلخراش را در یکی از مقالات خود به خوبی نشان می‌دهد، در آن مقاله می‌خوانیم: «چون سید جمال‌الدین واعظ از اصفهان که محل سکونت او و خانواده‌اش بود، فراری و

۱. نقل و تلخیص از جلد سوم تاریخ یهود، از ص ۹۴۱ به بعد.



در صدد مراجعت بوده است، در همان ایام، به اغوای ملای بزرگ و مستبد شهر... «بابی‌گشی» در آن شهر شروع می‌شود و به همسر سید که از اهالی اصفهان بود (مادر جمال‌زاده) از محل موثقی خبر می‌رسد که شاهزاده ظل‌السلطان در مجلس عمومی قیچی قلمدان (یعنی قیچی بسیار تیزی که در قلمدان جای دارد، برای بریدن کاغذ و پاکت) به دست در حال خشم و غضب صریحاً می‌گفته است منتظرم که این سید ناسید وارد اصفهان شود تا با همین قیچی گوشت بدنش را تکه‌تکه نمایم. بدیهی است که با این مقدمات بود که مادرم توانست مخفیانه به گوش او برساند. پدرم به اصفهان برگشت و من و مادرم و بچه‌های دیگرش، شبانه با دلجان به طرف تهران فراری شدیم و دیگر هرگز پای پدرم به اصفهان نرسید. شرح این بابی‌گشی‌ها را در «سر و ته یک کرباس» آورده‌ام و از وقایع بسیار تأثرانگیز تاریخ کشور ما در قرن چهاردهم هجری قمری است و چنان که از اشخاص با اطلاع مسموع گردید، در آن غوغا که مکرر در نقاط مختلف خاک ایران رخ داد رویهم رفته در حدود هشتاد نفر از هموطنان، به اسم بابی‌گری یا به‌چنین بهانه‌بی به‌هلاکت رسیده‌اند... حکام و فرمانروایان در یک طرف و بعضی از آخوندهای از خدا بی‌خبر و جاه‌طلب و ثروت‌پزست، از طرف دیگر برای مقاصد سوء شخصی اشخاص بی‌گناه را به اسم بابی‌گری و کافری و زندقه و ارتداد در روز روشن و در مقابل چشم مردم ساده‌دل و بی‌خبر به صورت‌های بسیار فجیع به قتل می‌رسانیدند و مال آنها را غصب می‌کردند و ناله‌ستمدیدگان به گوش هیچ داور و دادگری نمی‌رسید. درباره‌ی مظالم ظل‌السلطان که به قول اصفهانی‌های آن زمان فقط اندکی از ناصرالدین شاه کوچکتر بود، خیلی چیزها گفته و نوشته‌اند... این مرد شقی ضمن گله و شکایت از پُرفسور براون گفته بوده است که: من معترفم که کارهای بد بسیار مرتکب شده‌ام و حتی بچه‌های شیرخواره را کشته‌ام و پستان‌های زنان را بریده و سوزانده‌ام و کسان بسیاری را به طناب انداخته‌ام ولی این اعمالی را که این انگلیسی پدر سوخته به من نسبت داده است و در کتابش نقل کرده است، مرتکب نشده‌ام...<sup>۱</sup>

در دوره حکومت ۵۰ ساله ناصرالدین شاه ساختن مدرسه برای ارامنه جلفا آغاز

۱. راهنمای کتاب، زیر نظر ایرج افشار، سال نوزدهم، شماره‌های ۱ و ۳، مقاله سیدمحمدعلی جمال‌زاده، ص ۱۵۱.

شد و شاه طی فرمانی قوانین ارث ارامنه را قابل اجرا دانست و در سال ۱۲۹۷ هـ فرمانی صادر کرد که حکام اصفهان سالانه یکصد تومان به خلیفه‌گری اصفهان از محلّ مالیات اصفهان پرداخت نمایند و مظفرالدین شاه نیز به موجب فرمانی مقرر داشت که سالی یکصد تومان به مدرسه ارامنه جلفا بپردازند. پس از استقرار مشروطیت بیش از پیش حقوق اقلیت‌ها مورد توجه قرار گرفت، با این حال گاه و بیگاه به تحریک روحانی‌نمایان مغرض و بعضی حکام و فرمانروایان در نقاط مختلف کشور نسبت به اقلیت یهودی و ارمنی و زردشتی ستم‌هایی روا می‌داشتند.

اصل هشتم متمم قانون اساسی می‌گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود.» اصل نهم متمم قانون اساسی می‌گوید: «افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف، محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکتی معین نمایند.» ولی این اصول و مقررات چنان که اشاره کردیم به علت ضعف حکومت‌ها و عدم مرکزیت، و آشنا نبودن مردم به حقوق اجتماعی خود تا استقرار سلسله پهلوی چنان که باید در حق اقلیت‌ها رعایت نمی‌شد... با این که رضاشاه و فرزندش اصولاً به دموکراسی و به حقوق بشر و آزادی‌های فردی و اجتماعی ملت ایران کمترین توجهی نداشتند، به اقتضای زمان برای رعایت اصول و مقررات بین‌المللی با اقلیت‌های مذهبی مدارا می‌کردند، و از هرگونه تجاوزی در حق آنان جلوگیری می‌کردند. برگردیم به وضع اجتماعی ایران در اواخر این قرن.

چنانکه دیدیم تحریک و کارشکنی علیه اقلیت‌های مذهبی تا استقرار مشروطیت دوام یافت و عناصر مغرض از هر جریانی به زیان اقلیت‌ها بهره‌برداری می‌کردند، مثلاً علت خشکسالی را فسق و فجور مردم می‌شمردند و غالباً روحانی‌نمایان مردم را علیه یهودیان و ارامنه تحریک می‌کردند. در کتاب حاجی بابای اصفهانی، از سر طعن و طنز از قول یکی از دشمنان آزادی چنین می‌خوانیم: «آیا سبب این بلا، بجز فسق بر ملاست، و آیا رونق معابد خارج مذهب‌ان و رواج بازار شیرکچیان و شیرک‌خانه‌های ترسایان علت دیگری دارد؟ این ملاعین

بیضة اسلام را مَلُوث<sup>۱</sup> ساخته‌اند و در و دیوار دارالخلافه را به پلیدی آلوده‌اند، کوجه و محلات تهران دگمه خماران شده است، مردم شراب را به جای آب می‌نوشند قُومُوا، اکر والدندان یا زُمرة المؤمنین، حَى عَلَى خَیْرِ الْعَمَلِ، جلو بیفتید، امان مَدَهید، تا داخل فرقه ناجیه غزات<sup>۲</sup> و مجاهدین گردیم، هرکه با من سَرِ باری دارد بسم‌الله، بیایید برویم خیم‌های میخانه‌ها را مثل توبه گناهکاران درهم شکنیم و شراب‌ها را چون خون منافقان بر خاک بریزیم و یقین داشته باشید که به اجر و ثواب این عمل خیر، خداوند رحیم و رَزاق این پلا را از ما دور خواهد گردانید. از این سخنان مردم به هیجان و غلیان آمده... روی به محله آرامنه به راه افتادیم، آرمتی‌های بیچاره همین که ازدحام مسلمانان را دیدند، دست و پای خود را گم کردند... ملاً خود را به‌خانه‌های رؤسای آنها انداخت و بی پروا و بی محابا از اندرونی و بیرونی به هر دری که رسید شکست و به‌هرجا، سرزده وارد شد، همراهان بی سر و پایش با اقتدای به‌او، هرجا شیشه و قزابه و یا خمی دیدند، خودتان می‌توانید قیاس کنید... از میکده رو به کلیساها نهادند، از خاج و شمعدان و قندیل و چلیپا و الواح و تورات و انجیل آنچه یافتند شکستند و دریدند و ریختند و پایمال کردند...<sup>۳</sup> که ناگاه فراشی از جانب شاه با یک نفر از بزرگان آرامنه پیدا شدند، همین که فراش گفت شاه شما را خواسته است، ملاً فریاد آورد که خوب چه باید کرد؟ آیا خُم شراب را نباید شکست؟ آیا شراب را نباید ریخت؟ آیا دشمن دین و مذهب را نباید تنبیه کرد؟ پس امر به معروف و نهی از منکر کجا رفته است؟ مگر من خلاف شرع کرده‌ام؟ مگر من سنگ به‌خانه خدا انداخته‌ام؟ مگر خون شُهدا را ریخته‌ام؟<sup>۴</sup>

در مورد رفتار با اقلین با عنوان نمونه جمله‌بی چند از خاطرات حاج سیاح، یحیی دولت‌آبادی و امین‌الدوله را ذیلاً نقل می‌کنیم. حاج سیاح می‌نویسد:  
 «... چند نفر را گرفته بودند که می‌گفتند بابی هستند، شاه حکم کرد که دستگیرشدگان را بین اصناف شهر تقسیم کنند که هر صنف یکی را بکشد و اگر کسی اقدام نکرد متهم است، کفشدوزها قربانی خود را با مته سوراخ‌سوراخ کردند، قصابان با ساطور تکه‌تکه کردند، آخوندها و طلاب زیرچماق خورد کردند، غرض

۱. رزمندگان.

۲. آلوده.

۳ و ۴. حاجی‌بابای اصفهانی، ص ۲۷۹ به بعد.

شاه این بود که عموم مردم را با بابی‌ها طرف کند، تنها خودش و درباریان‌ش نباشند...»<sup>۱</sup>.

در کتاب خاطرات سیاسی امین‌الدوله می‌خوانیم که در عصر نایب‌السلطنه «مأمورین حکومت از این عنوان نان می‌بردند، هرکاسب فقیر را که عصر به‌خانه خود برمی‌گشت به گوشش می‌خواندند که تو را بابی یا شیخ جمالی گفته‌اند، از اضطراب هرچه از اندوخته در جیب داشت به مشت فراش می‌گذاشت، غالباً عبا و کلاه هم در این راه می‌رفت...»<sup>۲</sup>.

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد در دوره ناصرالدین‌شاه «در اصفهان و یزد به یک عده از طلاب علوم دینی اشاره می‌شود، هرکس را که تهمت یا نسبت بابی‌گری به او داده شده است گرفته آزار نمایند، آن مردم آشوب طلب هم حدی برای عملیات خود قرار نداده از تعرض به اشخاص تجاوز می‌کنند و متعرض خانواده‌ها می‌شوند و اموال آنها را ضبط می‌نمایند، مردم به حکومت شکایت می‌کنند، اعتنا نمی‌کنند و در چپاول اموال آنها شرکت می‌جویند... مقارن این احوال در اصفهان... جمعی از بابی‌ها که خود را در معرض خطر می‌بینند، زن و مرد قریب سیصد نفر در قنسول‌خانه روس پناهنده می‌شوند، قنسول پناهنده‌شدگان را حمایت می‌کند و از سفارت روس در تهران کسب تکلیف می‌نمایند. ملاًها هم به تحریک حکومت تلگراف به دولت نموده، دفع و رفع بابی‌ها و برهم‌زدن تحصن در قنسول‌خانه را تقاضا می‌کنند... ملاًها برای این که شخص معینی مقصر واقع نگردد می‌فرستند از دهات اطراف شهر، رعیت بسیاری به شهر می‌آورند، اطراف قنسول‌خانه را می‌گیرند... چون پاسی از شب می‌گذرد، قنسول روس به متحصنین می‌گوید خارج شوید، کسی متعرض شما نخواهد شد، متحصنین اطمینان حاصل می‌کنند، اشخاصی که در کمین نشسته‌اند، رؤسای آنها را گرفته بعضی را در راه مابین قنسول‌خانه و خانه آقا نجفی به قدری می‌زنند که می‌میرند و بعضی را نیمه‌جان به خانه آقای مزبور می‌رسانند، هریک از آنها در حال مرگ در دهل‌بخانه و در صحن حیاط می‌افتند. آقانجفی از مسجد مراجعت می‌کند و این اشخاص را در این حال

۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۳۷۶.

۲. خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۵۳.

می‌بیند پا روی جسد آنها می‌گذارد و به اندرون می‌رود، اعتنایی نمی‌کند. بعضی از ملاءهای دیگر هم در صدد برمی‌آیند یک یا چند بابی را پیدا کنند و به قتل برسانند تا وسیله شهرت آنها در دنیا و رسیدن به اجر و ثواب در آخرت بوده باشد از جمله دو نفر تاجر...<sup>۱</sup>

دولت آبادی در صفحه ۱۰۴ کتاب خود می‌نویسد: «دولت ناصرالدین شاه نیز برای جلوگیری از افکار نو و مبارزه با آزادی خواهان و اصلاح طلبان، مخالفان خود را با حربه بابی‌گری به دیار نیستی می‌فرستد. دولت ناصری... از هر سری، صدای شکایتی برآید او را به فساد عقیده نسبت می‌دهد و به دستگیری روحانی نمایان می‌گوید بابی بود، از این سبب از تریس تهمتِ فسادِ عقیده، کسی از مظالم درباریان و هم‌دستان آنها جرأت شکایت ندارد...»<sup>۲</sup>

جمال‌زاده از میان اوراق متعلق به کتابخانه استراسبورگ عکس شش، نامه از بهاء‌الله را فراهم و گردآوری کرده که مضامین غالب آنها شکایت از مظالم گوناگون مأمورین دولت نسبت به اقلیت بهایی است. ایرج افشار مدیر مجله راهنمای کتاب با موافقت جمال‌زاده این مکتوبات تاریخی را در مجله یغما درج کرده است و ما جمله بی چند از این نامه‌ها را که معرفتِ تحدید عقاید و افکار در آن دوران است، در این جا نقل می‌کنیم:

در نامه بدون تاریخی، بهاء‌الله از بغداد به کنت دوگوبینو<sup>۳</sup> نماینده سیاسی فرانسه، از ستم‌گری مأمورین عثمانی نسبت به بابی‌ها و بهائی‌ها شکایت می‌کند و می‌نویسد: «... شانزده سنه می‌شود از ورود این عبد به بغداد تا حین، ابداً از احدی تقصیری سر نزنده... در هر بلد کشته شدند و مع ذلک متعرض نفسی نشدند و حال ۱۶ سنه می‌شود که آنچه از این طایفه کشته‌اند، ابداً متعرض ننموده‌اند و حال آنکه قوی‌ترند از قبل، در هر بلدی از بلاد ایران بیشتر از پیشترند... و حال، مظلوم‌ترین اهل ارضند... قریب هفتاد نفر حبس کرده‌اند جمیع ناخوش و مریض و نمی‌گذارند به جهت دوا و غذا کسی بیرون برود و دیناری مصارف تا حال نداده‌اند...» در نامه

۱. حیات یحیی، جلد اول، صفحه ۳۱۸ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۱۰۴.

۳. نماینده سیاسی و نویسنده نامدار فرانسوی.

دیگری از عکا، بار دیگر بهاء الله از زورگویی و فساد مأمورین عثمانی شکایت می کند و می نویسد: «... سه ماه قبل بغتة مأمورین دولت عثمانیه دور خانه را گرفتند و آنچه از متعلقان این عبد که در بازار دکان داشتند جمیع را گرفته به دَرِ خانه حکومت بردند و بعد آدمی از حکومت آمد اخبار کرد که حسب الامر پادشاهی باید شما با عیال و اطفال به کلیبولی بروید، دیگر به هیچ وجه فرصت ندادند، جمیع اسباب متعلقان تحت حکم ضابطان لشکر به قیمت بسیار کم فروختند و آنقدر فرصت ندادند که پول آن گرفته شود، بعد این بنده را با هفتاد نفر از زن و مرد و اطفال کوچک به کلیبولی آوردند؛ بعد از ورود مأمور مخصوص عمر افتدی... حکمی آورد... که شش نفر به عکا باید بروند و پنج نفر به قبرس... پول وافر از همه گرفت و کل را به عکا که بدآب و هواترین شهر روی زمین است آورد... جمیع را در سربازخانه و خرابه حبس کردند حتی زن ها و اطفال ۶ ماهه را، و ابواب دخول و خروج را با لمره بستند... جمیع از بدی آب و هوا ناخوش شده اند... در دو روز ۳ نفر مردند... تا حال این عیاد، ندانسته ایم که تقصیر چه بوده است، ابدأ سؤال و جوابی نشده اگر تقصیر این عیاد آنست که بابی هستیم، این از اول معلوم بود... خبر رسید که در بغداد سی نفر از معاریف دوستان این عبد را بدون جرم به جزیره سرکون بُردند و املاک این عبد را، جمیع ضبط کردند.» در این نامه نیز بهاء الله از کنت دوگوبینو استدعا کرده است که «علیحضرت شاهنشاهی و قنسول بغداد را از این مظالم آگاه سازند، وسیله بی برانگیزند که این اقلیت با آسایش خیال زندگی کنند...»<sup>۱</sup>

به طور کلی از منابع مختلف از جمله از مندرجات مجله کاوه، شماره سوم، سال دوم (دوره جدید) برمی آید که «میرزا محمد باقر بواناتی معلم ادوارد براون سخت دلباخته تمدن غرب و مردی آزاداندیش و روشنفکر بود، لباس فرنگی می پوشید، بی هیچ پروا و ملاحظه بی سخنان تند در رد افکار ارتجاعی و اعمال استبدادی و خرافات دینی و اقوال علما بیان می کرد، تا جایی که مردم او را «باقر کفری» می خواندند؛ سخنان تند و آتشین او بر مردم عامی سخت گران آمد؛ در شیراز وی را تکفیر کردند، ناگزیر به جانب بوشهر فرار کرد. در برازجان مأمورین به او رسیده

۱. مجله کاوه، شماره ۳، ص ۴۰۵.

۲. مجله کاوه، شماره ۳، ص ۴۰۵.

دستگیرش کردند، قصد داشتند که برای اخذ حکم قتل، نزد یکی از علما ببرند؛ در این هنگامه سید جوانی به شهر آمده بود، مردم او را پیش سید بردند، او سلی محکمی به گوش بواناتی نواخت و گفت این ملعون کافر را در اطاق مجاور حبس کردند، نصف شب در باز شد و همان سید وارد شد و گفت برخیز و فوراً فرار کن؛ به تدبیر آن سید بدین طریق از مهلکه جان به در برد، بعدها چون سید جمال الدین به لندن آمد، بوانائی او را شناخت و معلوم شد که ناجی و رهاننده او سید جمال الدین مدیر عروۃ الوثقی بوده است...<sup>۱</sup>

### مردم قم به نظر دموورگان

دموورگان فرانسوی که در عهد مظفرالدین شاه از ایران سیاحت کرده است می نویسد: «مردم فلات ایران برخلاف سکنه نواحی کوهستانی آرماند، با این حال شهرهایی هم هست که مردمان آنجا بسیار متعصبند و مسافران مسیحی باید حتی الامکان از ورود بدان مناطق خودداری کنند، از آن جمله در شهر قم که از شهرهای مقدّس است، یک مسافر مسیحی که از بازار آنجا می گذرد، ولو توقّف هم نکند باز به طور قطع و یقین او را سنگیاران می کنند و کتافات و آب دهان به سوی او می اندازند. در چنین مواردی اگر انسان علیه این اشخاص ایستادگی کند و یا به سلاح متوسّل شود بدون تردید منجر به مرگ او خواهد شد، بنابراین باید حتی الامکان از نزدیکی به مراکز تعصب و اماکن مذهبی و به طور کلی اجتماعات خودداری نمود، زیرا مردمان طبقه پایین شهرها، کینه بی خاص نسبت به مسیحیان دارند که سرانجام آن به اهانت می رسد...»<sup>۲</sup>

البته سیاست استعماری انگلستان، فرانسه و روسیه نزاری از دوره فتحعلیشاه به بعد و تجاوزات گوناگون آنان به مرزهای ایران، در تحریک احساسات ایرانیان علیه عیسویان تأثیر فراوان داشته است. علاوه بر این فقدان مدارس و جلوگیری زمامداران از تعلیم و تربیت مردم و بالا رفتن فرهنگ عمومی به رواج تعصب و انحطاط اخلاقی اکثریت کمک کرده است.

۱. تلخیص از کتاب سواد و بیاض، ایرج افشار، ص ۱۲ به بعد.

۲. سفرنامه دموورگان، ترجمه قائم مقامی، ص ۱۰۶.